

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

خالق داد پغمانی - موشن

۱۳ نومبر ۲۰۱۵

## به جواب "قیس صغیر" که کسانی می خواهند "کبیرش" کنند.

۲

به ادامه گذشته:

"قیس جان!"

وقتی کسانی از جانب تو می نوشتند:

"علاوتاً اگر شما با تهمت زدن ناحق نام مرا در میان نمی کشیدید، علاقه ای نداشتم تا این چند سطر را برای شما بنویسم"

آیا حتی برای یک بار به فکر تو و آن منشی های وجدان باخته تر از خودت خطور کرد، که این تو و یا هم یکی از منشی هایت بود، که در ذیل نامه "سرآشپز کاخ بلند خرفیلسوف"، کوتوله سیاسی آقای "عزیزی" از من اسم بردید، خود به چنان رجز خوانی آغاز نموده اید، که در ختم آن هیچ صلاحیتی ندارید و این "منم" که تصمیم می گیرم، تا چه زمانی فرد فردتان را "خرکوب" نمایم.

"قیس جان!"

به عوض این که از من شکایت نموده و ناز بفروشی که گویا نمی خواستی سطری چند برایم بنویسی، از آن کسی که در پایان آن نوشته، از من اسم برده گله نما! چه آن فرد هر کسی که بوده اگر از جمع دشمنانت نباشد، حتماً در حماقت کمتر از "دانشمند اول جهان، خرفیلسوف دهر، پروفیسر داکتر سید خلیل الله هاشمیان" نمی باشد. زیرا این او بود که بعد از سالها تیر انداختن و کمان را در قفاء نگهداشتن، تو را رسوا نموده، وادارت ساخت تا خود وارد میدان شده، بیش از آن در عقب سنگر های جواسیسی از قماش "هاشمیان" و یا هم جنایتکاران، خاینان و میهنفروشان از قماش "اعظم سیستانی" نتوانی خود را مخفی نمائی. هرگاه به همین علت از ویراستاری که در ذیل نوشته "سر آشپز از دید هاشمیان" از من اسم برده، ابراز امتنان نیز نمایم، بیجا نخواهد بود.

"قیس جان!"

خلاف عملکردت در یک دهه اخیر که تمام تلاشت آن بوده، تا مناسبات خانوادگی ات در پرده استتار مانده، کسی نداند که به گفته "سید موسی عثمان هستی" آن خانم "ویلچیر نشین" با تو چه نسبتی داشته و حاکم صاحب چه کسی بوده است، فکر می کنم شرکت میهنفروشان پرچمی در کابینه "ع" و "غ" به تو چنان جرأتی بخشیده که نه تنها دیگر از پیوند های خانوادگی ات خجالت نمی کشی و ان را اسباب افتخارت نیز معرفی می داری، چنانچه نوشته ای:

**"اگر چه انتساب یک شخصی بنام یک خانواده چه فقیر باشد یا غنی، تحصیل کرده باشد یا تحصیل نکرده، حزبی باشد یا غیر حزبی، پشتون باشد یا غیرپشتون، برای من فرقی نمیکند و به هر حال من به نام و نشان پدر و فامیل خود هر که هست، افتخار میکنم،"**

"قیس جان!"

وقتی جملات بالا را از طرف تو می نوشتند، به راستی فکر می نمودی که دیگران همه خرابند و نمی توانند دریابند که تو پرچمی زاده کلاش چطور می خواهی چند چیز را با هم خلط نموده، در عقب آن اختلاط، از یک جانب خود را پسری معرفی داری که به پدرش و خانواده اش افتخار می نماید و از جانب دیگر، با ریختن مفاهیمی مانند فقر و غنا، تعلقات قومی، نژادی و مذهبی، با سواد و بیسواد، در یک کاسه با حزبی و غیر حزبی؛ خواننده را به دنبال خود سیاه روانه نموده، در نهایت وطنفروشی و وطنپرستی را همسان معرفی بداری.

"قیس جان!"

این درست که پرچمی ها چالاک و حقه باز هستند، مگر این را نیز بدان که در طرف مقابلت هم نه کدام بیسواد قرار دارد و نه هم آدم "اپنی". هر چند نباشد من هم از "پغمان شریف" همان قدر به ارث برده ام، که کسی نتواند فریبم دهد. چه در اینجا و در هر جای دیگری وقتی اسمی از "پرچمی زاده رسوا" به میان می آید، به هیچ صورت، تا به حال کسی نخواسته تا از آن فقیر یا غنی، با سواد و بیسواد و یا پشتون و غیر پشتون را استنباط نماید، بلکه مشخصاً تعلق فرد و یا افرادی به یک حزب میهنفروش و قاتل مردم منظور نظر است، در نتیجه:

نخست هر نوع تلاشی جهت خلط مبحث و به جای پرچم و خلق این دو نهادی که تا امروز نتایج خیانت آنها به کشور و جنایات آنها در حق مردم افغانستان، مصیبت به دنبال مصیبت برای مردم افغانستان بار می آورد، مفاهیمی چون فقیر و غنی و یا هم تحصیل کرده و تحصیل ناکرده، پشتون و غیر پشتون، حرکتی است غیر شریفانه و به دور از اخلاق یک نویسنده پاسخگو و صاحب وجدان. چیزی که فقط می تواند از عهده افرادی با خبث طینت "هاشمیان" ها، "سیستانی" ها، "قیس" ها و سایر واماندگان از "صغیر" و "کبیر" در آشغالدانی شعبه دری استخبارات المان یعنی "افغان جرمن - آنالین" بروز نماید که کرده است.

"قیس جان!"

کسی به این کاری ندارد که پدرت فقیر بوده یا غنی، بیسواد بوده یا با سواد، پشتون بوده و یا غیر پشتون، اگر می خواهی بدین بهانه خود را از پاسخگویی کنار بکشی، باید بدانی که این خینه رنگی ندارد. برای من نوعی هیچ یک از آن تقسیم بندی ها، دارای آنچنان اهمیتی نیست که کس و یا کسانی را به خاطر تعلقش به آن مؤاخذه نمایم، آنچه برای من مهم است این که بدانم آیا تو هم مانند "هاشمیان" میهنفروشی را از پدرت به ارث برده ای و یا این که، بدان دست یازیده ای.

دومین و اساسی ترین نکته در این زمینه آن است که کسی بخواد، به خاطر تعلقات خانوادگی اعم از پسر و پدر، برادر و خواهر و یا هم هر نسبت دیگری و این نسبت ها و روابط را بر ضوابط میهن پرستی، دفاع از وطن و ناموس،

آزادیخواهی و دفع اسارت؛ رجحان داده به جای آن که از خیانت پدرش شرمسار خلق الله باشد و در عمل بکوشد تا با جانبازی و سر را در محراب آزادی و آزادگی، حد اقل نگذارد تا آن لکه ننگ بر دامانش بنشیند، به پدر خاین، قاتل و وطنفروشش نیز افتخار نماید.

"قیس جان!"

این فرهنگ هر چند با تأسف در افغانستان عملی شده و بارزترین نمونه شخص "وزیر اکبر خان" معروف است که به محض "دیدن عینک و قطی نسوار پدربزرگوارش" لشکر دفاعی آزادگان میهن را به فرار و عقب نشینی واداشت تا به "سلامتی" "امیر دوست محمد خان" که او نیز از جانب مثنی میهنفروش به "امیر کبیر" مسما گشت، لشکریان انگلیس جامهای شان را بلند نموده، با ویران کردن بخشهایی از شهر کابل و تعقیب آزادیخواهان تا دور ترین نقاط کشور، استعمار انگلیس را بر کشور ما غالب سازد، مگر این را نیز باید به خاطر داشته باشید که آن عمل به اندازه ای ننگین و خجلت آور بود، که حتا شخص "اکبر خان" نمی خواست دیگر چیزی در بابت بشنود، تا چه رسد به این که، کس و یا کسانی حدود ۱۷۰ سال بعد بخواهد در عقب آن سنگر گرفته، پدرش را مقدس پندارد، هر چند خاین هم بوده باشد.

"قیس جان!"

هر انسانی پدرش را دوست داشته و می خواهد به وی افتخار نماید، مشروط بر آن که در پدر چیزی برای افتخار وجود داشته باشد. صرف تعلق پدری - فرزندی نمی تواند افتخار بیافریند. وقتی پدری دزد است، قاتل است، متجاوز جنسی است، میهن فروش و خاین است، کجای این خصوصیات افتخار آمیز است که پسری بخواهد به پدرش افتخار نماید؟ چنین افتخار ورزئی بر اساس کدام معیار و سنجه ای استوار است؟

به نظر من، افغانی که از پستان یک مادر افغان شیر خورده است، تا به جای احترام به یک خاین و وطنفروش، باید این آمادگی را داشته باشد، که سر پدر خاین و وطنفروشش را خودش قطع نماید تا از یک سو لکه ننگ را از دامن خودش و اخلافتش بزدايد و از جانب درس درستی برای فرزندان در آینده و تاریخ جوامع انسانی به یاد گار گذارد. به پدر خاین و وطنفروش فقط آن عده از فرزندان افتخار می نمایند، که خود نیز به مانند پدرش، به خیانت و جنایت آلوده باشد، چیزی که به گمان اغلب در مورد شخص خودت و دیگر همکاسه هایت از "هاشمیان" تا "سیستانی" صدق می نماید.

منشیان تازه دم "قیس جان" به گمان این که آمر شان مراهق را پشت سر گذارده، با استفاده از فابریکه لغت سازی، خرفلسوف زمان آقای "هاشمیان" می نگارند:

"، برای من فرقی نمیکند و به هر حال من به نام و نشان پدر و فامیل خود هر که هست، افتخار میکنم، اما شرط انسانیت اینست که کسی که خواهان نام و نشان من است، واقعاً بخواهد مرا بشناسد، من از معرفی خود باکی ندارم، نه اینکه با انتساب من به این یا آن شخص خیالی و احياناً ناخوش نام، بخواهد مرا توهین نماید، در آنصورت البته که من هم حق دارم از نام و نشان و شرافت خانوادگی خود دفاع نمایم."

خوانندگان نهایت عزیز!

در این بخش به خاطر احتراز از "پرنویسی!!" از تبصره بالای بخشهای اول این بند می گذریم و به اجازه شما خوانندگان عزیز و بالا بردن سطح و سوبه "قیس جان" و به امید آن در نهایت از دوران مراهق پای فرا تر گذارند، می

پردازیم به آن بخش که می نویسد " نه اینکه با انتساب من به این یا آن شخص خیالی و احیاناً ناخوش نام،  
بخواهد مرا توهین نماید،":

"قیس جان!"

این درست که امروز کس و یا کسانی می خواهند به جای تو قلم زده، تو را در جمع بزرگان قلم معرفی بدارند، خودم به این تلاش آنها هیچ گاهی حسادت نکرده و نخواهم کرد، چه از یک جانب خوشبختانه به پای خود راه رفتن را یادگرفته ام و از جانب دیگر می دانم که به:

### رفتن به پای مردم بیگانه در بهشت حقا که با عقوبت دوزخ برابر است

آنچه وادارم می سازد تا تو را از آن برحذر سازم، اعتماد منشی گری بر آنهایی است که اولاً خود چیزی بیشتر از تو نمی دانند و در ثانی عقاید و افکار سخیفتر از تو داشته و آن را می خواهند به نام تو تکثیر نمایند. چنانچه:

۱- معرفی یک شخصیت واقعی مانند "کبیر رنجبر" به مثابه شخصیت خیالی

۲- استفاده از کلمه "احیاناً"

۳- استفاده آگاهانه از ترکیب من در آوردی "ناخوش نام" به جای "بد نام"

۱- به ارتباط "کبیر رنجبر" باید نوشت: نه تنها نامبرده یک شخصیت خیالی نبوده و نیست، بلکه دستان خون آلودش در طی دوران حاکمیت مزدوران روس و امضاء هایش در پارلمان اداره مستعمراتی "کرزی" روشنتر از آن است که کسی بخواهد موجودیت واقعی وی را انکار نموده، شخص خیالی معرفی بدارد.

۲- با ارتباط استفاده آگاهانه از کلمه "احیاناً" نخست باید ببینیم که این کلمه در زبان عربی به چه معناست و در ثانی در زبان ما در کدام مواردی مورد استعمال دارد.

کلمه "احیاناً" که تتوین شده "احیان" جمع "حین" به معنای - به طور موقت، موقتی- می باشد در "المنجد" چنین معنا شده است: "احیاناً = گاه بیگاه، گاهی، زمانی" صفحه ۳۶۲- جلد اول - فرهنگ بزرگ جامع نوین- عربی-فارسی- ترجمه المنجد- چاپ هژدهم- انتشارات اسلام - سال ۱۳۷۵

در فرهنگ بزرگ معین:

احیاناً -ع- قید: ۱- اتفاقاً، گاهگاه، ۲- هیچ، هرگز: فرهنگ فارسی محمد معین- جلد اول صفحه ۱۶۲- چاپ هشتم - ۱۳۷۱ - چاپخانه سپهر- تهران

خوانندگان نهایت عزیز!

امیدوارم این توجهم به کلمه "احیاناً" عجیب جلو ننموده باشد، زیرا انسانها شیاد و دروغپردازی از قماش "هاشمیان" و شاگردانش هر قدر هم بکوشند تا مرغ دزدی خویش را از انظار ببوشانند، باز هم حین استفاده از کلمات معانی چند گانه برخی از کلمات همدم دم خروسی را می ماند که از زیر چین دزد بیرون شده و کسی به قسمهایش نمی تواند باور نماید. در اینجا کلمه "احیاناً" با عرصه کاربردی که در ادبیات زبان دری به مثابه قید دارد، همان **هیچ و هرگز** را معنا می دهد چنانچه حین استفاده روزمره می گوئیم:

- وقتی کسی به مفید بودن یک دوا صد در صد باور مند باشد و آن را برای کسی تجویز کند، می گوید: این دوا را بخور، خوب می شوی، احیاناً اگر خوب نشدی، به داکتر مراجعه کن.

- وقتی کسی به آمدن خودش، صد در صد مطمئن باشد، می گوید: احیاناً اگر نیامدم، تکسی بگیر.

- کسی که به خوشمزه بودن یک غذا مطمئن باشد، می گوید: احیاناً اگر خوشت نیامد، می توانی چیز دیگری بخوری.

- احياناً اگر کسی دم در نبود، زنگ بزن

- و....

از تمام این مثال ها، آنچه استنباط می گردد، این است که قید "احياناً" در زبان دری ما، به معنای هیچ، هرگز و نفی مطلق تعبیر می گردد.

حال بیائید همین "احياناً" را در پیوند با ترکیب نامأنوس "ناخوش نام" معنا می کنیم. نویسنده با آوردن کلمه "احياناً" در کنار "ناخوش نام"، عمق ضمیرش را نمایان ساخته، نمی خواهد بگوید که احزاب خلق و پرچم، بد نام اند، خاین اند، میهنفروش اند. این ترکیب به هیچ وجه نمی تواند، با در نظر داشت این که سایتک استخبارات المان شعبه دری- باتلاق و گنداب تمام پرچمی- خلقی ها گردیده، تصادفی و ناآگاهانه باشد. نویسنده مطلب با صراحت می نویسد که آنها عناصر و احزاب خوشنام و قابل افتخار اند.

۳- ترکیب نامأنوس "ناخوش نام":

وقتی کسی چنین ترکیبی را آنهم از طرف مدعیان سازندگان "قاموس کبیر" می خواند، جای دارد اگر به جای "قاموس کبیر"، "قاموس اکبر" هم بشنود صدائی بیرون نیارد، چه با در نظر داشت فابریکه لغت سازی خرفیلسوف با محصولات ناب "پر گرم، پر نویس و ... نباید شک کرد که قاموس ساخت "هاشمیان" از "کبیر" به "اکبر" و از آنهم به "پر اکبر" تجاوز می کند.

از آن جایی زبان مردم در همه امور اصل است، از خرفیلسوف گرفته تا چوکره هایش، می توانند بین مردم جایی را نشان دهند، که کسی "ناخوش نام" را به کار برده باشد، تنها به مردم محدود نمی ماند، از همین لحظه تا "قاف قیامت" قاموس نویسان وقت دارند، پیدا نمایند که در کدام یک از متون قدیم دری چنین اصطلاح ناخراش و ناتراشی وجود داشته است، که اینک قاموس نویسان با استفاده از آن، می خواهند باد به غیغب ببندازند.

خوانندگان نهایت عزیز!

متوجه باشید وقتی اخلاف نوکران روس چنین اصطلاحی را به کار می برند، آنها عامدانه می خواهند بین "نیک نام" و "بدنام" حالت های سوم و چهارمی را نیز به وجود بیاورند؛ آنهم نه به منظور غنای قاموس بیسوادان، بلکه به غرض مخدوش ساختن اذهان در زمینه نام بدی که نوکران روس طی جنایات و خیانت های تاریخی شان کمائی کرده اند.

ادامه دارد